

## حنظل "سبز" موسوی

### پرده نخست: جعل "سبز"

جنبش آزادیخواهان مردم ایران که پس از نمایش "انتخابات رئیس جمهوری" آغاز شد و به شتاب بالید، مانند همه جنبش های سیاسی پیروزمند تاریخ، دارای دو وجه کلی است:

- وجه سلبی و نفی کننده؛

- وجه ایجابی و اثباتی.

مردم، پس از "انتخابات" دوره نهم "ریاست جمهوری" خیابان ها را به تسخیر خود درآوردند و جهان خواب گرفته و خورده به نظام اسلامی را به شگفتی فروردند. جنبش آزادیخواهان، اگر چه برای اعتراض به تقلب های همیشگی در "انتخابات" آغاز شد، اما، زود روشن شد که شور و شیدایی دیگر در سر دارد و برای دستیابی به پاسخ پرسش هایی برخاسته است که تاریخ و بویژه تاریخ روشنفکری ایران، از حل آنها سر باز زده است. اگر شعارهای فرآگیری را که در همه تظاهرات فریاد می شدند، جان و افشرد خواست مردم بشمار بیاوریم که باید بیاوریم، آنگاه دریافت این نکته چندان دشوار نخواهد بود که مردم برای نفی حکومت اسلامی بیخاسته اند و نه، تنها برای بازپس گرفتن رأی هایی که در حقیقت برای نفی حکومت اسلامی داده بودند. این جنبش که با کیفیتی نوین و تاریخی به رویارویی بی پرده با حکومت اسلام و اسلام برخاسته، در وجه سلبی خود که در شعارهای "مرگ بر دیکتاتور" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" درخشندگی می یابد، جای چندان برای تفسیر و تأویل دین خویان تردست و چرب زبان نگذاشته است. شعارهای جنبش مردمی چنان کوبنده بوده است که علی خامنه ای را به اغمای مرگ فر برد و بی تردید، با دیگرانی نیز که در برابرش بایستند، چنین خواهد کرد.

### میان پرده: سبز، کژراهه میکونوسی دیگر؟

از همان دمی که مردم بر خواست واقعی خود، یعنی نفی حکومت اسلامی، پای فشردند و حرکت اعتراضی به جنبشی آزادیخواهان فراروید، دین خویان مغبون، با پول هایی که از کیسه رفسنجانی

خرج می شوند، برای مصادره جنبش و انحراف آن به چاره جویی پرداختند. ملاحظه کردن جنبش از دو راه اساسی پیگیری شد و می شود:

1. با علم کردن رنگ سبز و بستن جنبش به اسلام و حسین و کربلا و سادات و اهل بیت؛
2. سازماندهی شبکه های اجتماعی جوانان در داخل و خارج برای مهار جنبش در چارچوب اسلام و پذیرش ولایت فقیه و تلاش برای احیای خط امام (خمینی) که بزرگترین بارزه آن عادی کردن قتل عام و جنایت علیه بشریت است.

این شبکه های اجتماعی که به شتاب بوجود آمدند، بیش از آنکه در داخل، چاره درد دوم خردادی ها و میرحسین موسوی باشن، بیشتر در خارج از کشور، بویژه در اروپا به کار آنان آمد. اسلام زدگان توده ای- اکثریتی و خط امامی و جمهوریخواهان ملی و افرادی مانند سروش و کدیور و گنجی و سازگار... کوشیدند تا با همیاری رسانه های ذینفع غرب، القا کنند که جنبش در پناه رنگ سبز سادات و اسلام حرکت می کند و از آنجا که در خط اهل بیت است، به دنبال تغییر نظام حکومتی نیز، نیست. اگر نیروهای توده ای- اکثریتی و پیروان "خط امام" در روزهای نخست تظاهرات توانستند با کاربرد خشونت و رفتار ناشایست و ناروا، از شرکت نیروهای برانداز جلوگیری کنند، اما ما زود دریافتند که تحمیل اراده اسلامی به تظاهرات خارج از کشور، بیهوده ای ست که به انزوای بیشتر آنان خواهد انجامید. آنگاه بود که صلاح دیدند؛ از تشر و خشونت دست بشویند و به دست ها، بادبادک بدهند که هوا کنند.

اکنون، از کسانی که با نمایندگان جناح های متخاصم حکومتی که دچار جنگی سهمگین برای حفظ اسلام و قدرت هستند، به گفتگو می نشینند و ظاهراً برای جنبش، چاره می اندیشند، باید پرسید که آیا با همین چاره اندیشی های ارزان ناشی از سنگوارگی و خودپرستی و انزوا نبود که راه خونین مینکوس گام به گام هموار شد؟!

### **پرده نخست: دنباله**

باری، جنبش آزادیخواهان مردم با توجه به تمام موانعی که نیروهای مسلمان و خط امامی های به اصطلاح سوسیالیست و لائیک برمی سازند، در وجه سلبی خود نابودی حکومت اسلامی را نشانه گرفته است و آرام، اما با گام هایی استوار و هدفمند به پیش می رود. در پیوند با خرید راهنمای جنبش آزادیخواهان مردم، اینک نیروهای اسلام زده توده ای- اکثریتی و پادوهای رژیم که در اروپا و آمریکا امر و نهی می کردند و می کنند، به موضعی منفعلانه گرفتار آمده اند و با هر تلاشی که برای نگهداشت حکومت اسلام و مهار جنبش و ولایت فقیه می کنند، به مرداب انزوایی بیشتر فرومی روند. قانونمند است که در وجه سلبی جنبش، از این نیروها کار چندان برنیاید. تردید نباید داشت که رنگ

سبز سادات و حسین و اسلام که به دنبال " حکومت اسلامی، نه یک کلمه کمتر نه یک کلمه بیشتر" است، حظلی است که جنبش آزادیخواهان مردم، دیر یا زود، آنرا به زبانه دانی خواهد انداخت. تجربه تظاهرات خارج از کشور نشان داده است که تلاش پیام آوران میر حسین موسوی برای مهار جنبش خارج، با اینکه از پشتیبانی جمهوری خواهان ملی و توده ای - اکثریتی ها و... برخوردار بوده اند، راه به جایی نبرده و هزینه ای که کرده اند، با بادبادک های سبز بر باد رفته و بر خلاف پندار و دریافت آنان، هم اکنون پرچم سه رنگ شیر و خورشید نشان ایران شده است، نماد جنبش خارج از کشور. همپایان رنگ پرداز غرب نیز، از آنجا که از حکومتی که بر نادانی بنا نهاده شده است، شریک اقتصادی بهتری پیدا نخواهند کرد، برای تلقین " جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر، نه یک کلمه بیشتر"، به افکار همگانی، هر چه مردم در خیابان ها فریاد می زنند "مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر جمهوری اسلامی" و هر چه اصرار می ورزند که " آزادی، استقلال، جمهوری ایرانی" و " نه غزه، نه لبنان ج انم فدای ایران"، باز با بهره گیری از تمام امکان های خود، می کوشند تا پرده "سبز" برخواست مردم بپوشانند؛ تا چشم و شعور ما، به جعلی که شبانه روز، از راه رسانه های همگانی پخش می شود، خو کند و ناخودآگاه ما نیز، به اشغال سبز سادات درآید.

شعارهای محوری جنبش مردمی بر "مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر خامنه ای، مجتبی بمیری، رهبری را نبینی" تأکید داشتند. در کنار این شعارها به ندرت شعار "یا حسین، میرحسین" از سوی هواداران میرحسین موسوی داده می شد که به شتاب، به خاموشی می گرایید و پاسخی درخور از سوی مردم نمی گرفت. اگر بپذیریم که شعارهای محوری جنبش آزادیخواهان مردم، به دنبال نفی حکومت اسلامی ست که هست، آنگاه منطقی ست بپذیریم که هر شعار دیگری که برای بقا و تداوم حکومت اسلامی تدوین شده باشد، نه تنها پیوندی با جنبش مردمی ندارد، بل مانعی ست در برابر آن و حرکتی خواهد بود به غایت ارتجاعی. برای جنبش آزادیخواهان مردم روشن است که هیچ مصلحتی، نباید و نمی تواند حقیقت خواست مردم را به پای شعار مرگبار " جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر" قربانی کند.

همینجا باید از نیروها و افرادی که به رنگ سبز دلخوش کرده اند، پرسید که آیا این شعار، در سمت و سوی جنبش مردمی، یا در تضاد با خواسته های محوری جنبش، تعریف پذیر ست؟

اگر از خرد بهره بگیریم، پاسخ روشن است که شعار سبز سادات موسوی، حسینی ها، پادوهای رژیم و نیروهای خط امام، نه تنها در سمت و سوی جنبش آزادیخواهان مردم نبوده و نیست، بلکه آنگونه که خود اعلام کرده اند، هدفی جز مهار جنبش در چارچوب اسلام ناب محمدی، دنبال نمی کند. اما شوربختانه، همچنانکه طرح کنندگان این شعار ایران و ایرانی ستیز، از خرد خود بهره ای نمی گیرند و به داده های از پیش تعیین شده فقه و حدیث و سنت و قرآن تکیه می کنند، اسلام زدگان لائیک هم

نشان داده اند که با همکاری با این مسلمانان و در تعطیل خرد، دست کمی از گنجی، سازگار، سروش، کدیور، خامنه‌ای، خاتمی، میرحسین موسوی ها و ... ندارند و در این میدان حریفان و رقیبانی در خورند.

پرسش سوزان اما این است که چرا چنین است!

## پرده دوم: روشنفکری ایران و بلاهت اجتماعی

اسلام همچون یک دین بیگانه، بلاهتی اجتماعی ست که با کشتار و تحمیق و خرافه پروری و نهادینه کردن ترس، پیوسته بازتولید می شود. بیان این واقعیت، توهین به مسلمانی نیست. بسا، فرد مسلمانی که از بارزه های انسانی نیز برخوردار باشد، اما این بارزه ها، در سهمی که مسلمان در بازتولید بلاهت دارد، دگرگونی ای ایجاد نمی کند. و تا آن هنگام که روشنفکری ایران، چه به گونه ای سامان یافته در نهاد های سیاسی و چه مستقل، با روشنگری های شفاف و شجاعانه از مدار این بلاهت بیرون نیاید، از سویی، خواسته و ناخواسته از استقرار و تداوم روشنگری در روشنفکری ایران جلوگیری می کند و از سوی دیگر، خود، تبدیل به یکی از مؤثرترین ابزار های تولید و بازتولید بلاهت، همچون امری اجتماعی می شود. در دوران پس از مشروطیت و بویژه در دوره پس از جنگ جهانی دوم و تشکیل حزب توده، در ایران امر روشنگری که بدون وقوع آن، دیالکتیک رشد و رفاه و خیر همگانی در چارچوب حرکت های برخاسته از متن و داده های جامعه، سر و سامانی نخواهد یافت، تعطیل شد و با تحلیل های آبکی، متولیان وهم و جهل و بازتولید کنندگان آن، یعنی آخوند و آخوندیسم، به یکباره شدند، همراهان، همرایان و همسنگران نیروهای مدرن هوادار رشد و ترقی. با چنین چرخش بنیادینی که برای روشنفکری و روشنگری ایران، زیانبارتر از حمله عرب و استقرار اسلام نبود، دین اسلام که می توانست پس از جنبش بزرگ باب، در ایران جاودانه افول کند، به شتاب رشد یافت و با پیگیری روشنفکرانی مانند جلال آل احمد و مسلمانانی چون شریعتی، توانست، شکاف کوچکی را که نور اندیشه های کسروی و صادق هدایت و ... در روشنگری نوین ایران، روشن نگاه داشته بود، خاموش کند.

خاموشی روشنگری در روشنفکری ایران تا امروز نیز، کمابیش تداوم یافته است و تا هنگامی که روشنفکران مستقل و یا فعال در سازمان های سیاسی، در چارچوب گفتمان اسلام، رفتار و کردار و تدبیر می کنند، ممکن نیست که امر روشنگری در آنان و در غایت در جامعه، اتفاق بیفتد.

## میان پرده: روشنگری و باتلاق کلیشه و مجاب

روشنفکری ایران خو کرده است که برای گریز از خویشکاری خویش در راه روشنگری به کلی شه هایی موهوم و نادرست پناه ببرد و ناتوانی خود را فرافکنانه، به جهل مردم و باور مادر بزرگان و پدر بزرگان که موهومی دیگر است، نسبت دهد.

در گفتگوهای بی سرانجام، بسا بسیار شنیده اید که روشنگری به بهانه دیناری مردم، به بعد، که کسی هم نمی داند کی و کجا آغاز خواهد شد، واگذار می شود و یا با تکیه بر این شبه استدلال مجاب کننده، درمی یابید که امر روشنگری به خاطر وجود یک میلیارد مسلمان، به روشنی نفی می شود. اشاره ای از سر کنجکاو:

مسلمان بودن یک میلیارد انسان را از دو دیدگاه گوناگون می توان سنجید:

1. از دیدگاه اسلام و آخوندیسم که مسلمان را موجودی می پندارد که شهادت داده و گفته است "لااله الا الله"؛

2. از دیدگاه روشنگری و سکولاریسم.

شوربختانه، روشنفکری ایران در باره مسلمان بودن یک میلیارد انسان، بیشتر به دیدگاه آخوندی تکیه دارد و از آن چشم انداز تاریک است که می نگرند و منطقی ست که جز همانی که آخوند می بیند، نبیند. اما، اگر از زوایه روشنگری و سکولاریسم، این پرسش را به میان آوریم که: چند درصد این یک میلیارد مسلمان می دانند که اسلام چیست؟

بی تردید، هر پاسخی که به این پرسش بنیادین بدهید، از سویی با پاسخ آخوندی، از بنیاد تفاوت خواهد داشت و آن پاسخ، به پرسش هایی دیگر رهنمون می شود که خود، آغاز روشنگری ست. روشنگری هیچ نیست، جز تردید در داده های از پیش تعیین شده و کوشش برای بهره گیری از خرد خود.

### **پرده سوم: ایرانیگری؛ وجه ایجابی و اثباتی جنبش مردمی**

بی آنکه روند روشنگری، بویژه در روشفکری سازمان یافته ایران، چنانکه باید و شاید، بوقوع پیوسته باشد، خرد همگانی غالب بر جنبش آزادیخواهانه مردم، مبارزه کنونی خود را با حکومت اسلام، بر اساس تجربه سی ساله خود، به یک تسویه حساب تاریخی با این دین بیگانه، پیوند داده است. بر این خرد همگانی پویا، گرانش روزافزون جامعه شهروندی به ایرانیگری و نیز، فرهنگ و اندیشه ایرانی شهری که با پژوهش های بزرگمردانی مانند منوچهر جمالی و دکتر محمدی ملایری و سعیدی سیرجانی و فرهیختگانی چون هاشم رضی و ... اوجی تازه و ارجمند یافته اند، پرتو افکنده است. مسلمانان حاکم و موسوی چی های داخلی و خارجی که سمت و سوی جنبش تاریخی مردم ایران را تشخیص داده اند، همه نیرو و توان خود را به کار گرفته اند، تا مگر این جنبش را از راهی که در پیش گرفته است، به اسلام و فقه و به راه ولایت فقه باز گردانند.

میر حسین موسوی، هنگامی که بانگ بلند " آزادی، استقلال، جمهوری ایرانی " را شنید، با شتاب اعلام کرد که وی به دنبال احیای دوران خمینی است؛ دورانی که در خاطره همگانی، به عنوان دورانی ثبت شده است که دستگاه ترور و خفقان و کشتار اسلامی، جنایت علیه بشریت را آغاز کرد. و نیز، بیانیه داد که جنبش مردم را تنها، برای استمرار " جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر " است که می خواهد و بس. برای انحراف جنبش و نیز برای دستیابی به این هدف ها بود که با بودجه ای کلان، طرح ایجاد شبکه های اجتماعی جوانان، از سوی موسوی، جامعه عمل پوشید و رنگ سبز سادات، بویژه در خارج از کشور که می تواند برای موسوی چیان در داخل، خوراک تبلیغاتی فراهم آورد، به بادکنک هایی تبدیل شد که در تظاهرات به دست شرکت کنندگان می دهند، تا ظاهراً فیل آقایان را هوا کنند.

### میان پرده: شبکه های اجتماعی، تار عنکبوتی برای شکار ایرانیگری

موسوی در نامه ای که در تاریخ 21 شهریور 1388، به منتظری نگاشته است، در باره نگرانی های خود از جنبش مردمی و راه حل های خود برای مهار جنبش در راستای اسلام و ولایت فقیه، به نکاتی اشاره می کند که برای ارزیابی رفتارهای ناهنجار دوم خردادی ها و توده ای- اکثریتی ها در تظاهرات خارج از کشور که با توسل به خشونت، امر و نهی می کردند که شعارهای معین داده شود و تنها رنگ و پرچم سبز از حق حضور برخوردار باشد، ضرورت تمام دارد. او در بیانیه شماره 11 خود که همراه نامه یاد شده، برای منتظری فرستاده است، در کنار سخن سرایی در باره ضرورت ایجاد "شبکه های اجتماعی" در داخل و خارج، بر دو نکته اساسی تکیه می کند که ماهیت آنچه را که موسوی و " نهضت سبز" خواهان آن هستند، روشن می کند:

1. " نهضت سبز" هدف خود می داند که مردم را در باره اسلامی بودن جنبش آگاه کند تا آنان

تصور نکنند " احساسات منفی انباشته شده در ضمیرشان متوجه دین است؛"

2. هدف " نهضت سبز" این است که " تکاپوهای مردم در چهارچوب نظام باقی بماند و در دام

ساختار شکنی های خطرناک نیفتد."

اگر چه، پافشاری میر حسین موسوی بر این دو نکته اساسی، ماهیت و سمت و سوی ایرانیگری جنبش آزادیخواهانه مردم را که اسلام و حکومت اسلام را نشانه گرفته است، بیش از هر سند دیگری برجسته می کند، اما پُر پیداست که مسلمانان برای حفظ نظام اسلام، از هیچ نیرنگی رویگردان نخواهند بود و اگر ضرورت ایجاد کند، از هیچ جنایتی نیز پروا نخواهند داشت؛ چنانکه تا کنون نداشته اند. هرگز نباید فراموش کرد که نام میر حسین موسوی با کشتار همگانی زندانیان سیاسی پیوندی ناگسستنی دارد.

باری، شبکه های اجتماعی که موسوی و " نهضت سبز" در ایران و خارج به راه انداخته اند، آش شله قلمکاری ست که از سویی، باید به کار زد و بند با جناح دیگر حاکمیت بیایند تا با فشار از پایین، جناح موسوی و دوم خردادی بتواند سهم بیشتری از قدرت را به دست آورد و از سوی دیگر، بتواند جنبش را در چارچوب حفظ نظام اسلامی و ولایت فق می مهار کند. میر حسین موسوی در بیانیه شماره 11 خود به روشنی می گوید: " در نهضت سبزی که آغاز شده است... ما خواسته های بسیار روشن و منطقی داریم. ما حفظ جمهوری اسلامی را می خواهیم."

و در باره رنگ سبزی هم که لائیک های توده ای- اکثریتی و "جمهوری خواهان ملی" و دیگر از خدا بی خبران، بر دست و پای خود می بندند، همانجا به صراحت می گوید: " ما در راهی که خداوند پیش رویمان قرار داده است، از نماد سبز استفاده کرده ایم تا پرچم دلبستگی به اسلامی باشد که اهل بیت پیامبر آموزگاران آن بوده اند."

اما با همه تلاشی که اینان و رسانه های جهانی برای رنگ کردن جنبش آزادیخواهان مردم ایران کرده و می کنند، و با همه کوشش های روا و ناروا و با همه تدبیرهایی که گنجی، کدیور، سروش، نگهدار، سازگارا و ... دیگر اسلامزدگان لائیک به کار بسته و می بندند، رنگ سبز نتوانسته است سلطه سیاه خود را بر جنبش مردمی داخل و در تظاهرات خارج از کشور اعمال کند؛ به این دلیل ساده که دور ان اسلام در ایران دیگر گذشته است و مردم، و رای هر " ایسمی" برای ایران و سرفرازی ایرانی بپا خاسته اند.

باری، با توجه به جایگاه کنونی جنبش آزادیخواهان مردم، میر حسین موسوی از دو سوی در محاصره قرار گرفته است:

- از سوی مسلمانان حاکم که برای وی در قدرت سیاسی، نه تنها سهمی نمی شناسند، بلکه در کمی فرصت مناسب هستند تا وی و تمامی دودمان و همراهانش را سلاخی کرده، از میان بردارند؛  
- از سوی جنبش آزادیخواهان مردم که در برابر دینخویی و اسلامزدگی وی، جز به والایی " جمهوری ایرانی" و با درافکندن بانگ رسای " نه غزه، نه لبنان جانم فدای ایران" جز به ایرانیگری در برابر عرب پرستی وی، تن در نمی دهد.

موسوی و پیروانش، به خوبی می دانند که بخت بازگشت به دامن حکومت اسلام را از دست داده اند، و برای زنده ماندن نیز، چاره ای جز پناه آوردن به دامن ایرانیگری باقی نمانده است. جنبش، همانگونه که میر حسین موسوی در بیانیه های خود، بارها اعتراف کرده است، بدون او هم آغاز می شد و به راه خود می رفت، اما اکنون پیداست که زندگانی و مرگ میر حسین موسوی وابسته به جنبش مردمی ست و بدون اعتلای آن، راه گریزی برای موسوی و پیروانش باز نیست. بنابراین،

گزینه خردمندانه میرحسین موسوی، تنها مردمی هستند که عزم خود را جزم کرده اند، تا با نبردی تاریخی با سر دو راهی اسلام‌زدگی و ایرانی‌گری، یکی را برگزینند.

اینکه میرحسین موسوی راه سبز مرگ را همچنان دنبال می‌کند، یا زندگی یکرنگ و بی‌آلایش را برمی‌گزیند، پرسش سرنوشت‌ساز است که هم اکنون، دغدغه اصلی او و پیروانش شده است.

### پرده چهارم: دشمنان وجه اثباتی مبارزه تاریخی مردم

جنبش آزادیخواهانه مردم ایران که برآیند خرد همگانی برای بازکردن گره‌های اکنونی و تاریخی جامعه شهروندی است، در وجه ایجابی و اثباتی خود، تنها بر ایرانی‌گری است که سخت پای می‌فشارد.

این جنبش در وجه ایجابی خود، نه تنها به مبارزه با حکومت اسلامی برخاسته است، بلکه روشنفکری چپ و راست سنتی و اسلام‌زده را نیز، رویاروی خود می‌بیند. گزافه نخواهد بود که جنبش تاریخی و آزادیخواهانه مردم ایران را که برخاسته از انباشت خرد همگانی است، دنباله مستقیم جنبش بزرگ باب‌بدانیم که برای نخستین بار پس از آن جنبش، محور مبارزاتی مردم ایران را بر مبارزه با ارتجاع داخلی، یعنی با آخوند و آخوندیسم، متمرکز کرده و سیر مبارزاتی را از تابعیت امور بیرون از کشور، رها ساخته است. در دوران معاصر، برای نخستین بار است که جنبش کنونی مردم، چهره واقعی ارتجاع را با توجه به کارشکنی‌های همه‌جانبه‌ای که صورت می‌گیرند، ترسیم کرده و با آن به نبردی تاریخی و سرنوشت‌ساز برخاسته است.

واقعیت این است که مردم در مرحله کنونی مبارزه، کمابیش تنها هستند و مدعیان، بیشتر بپاوند که با مصادره جنبش و فرافکنی‌های ذهنی و بیگانه‌با داده‌های جامعه ایران، آنرا از معنا و بار اصلی خود، یعنی از ایرانی‌گری خالی کنند. در واقع، طیف گسترده‌ای از نیروهای به اصطلاح چپ سنتی که خورشید خود را در تاریکی‌های امثال فرخ‌نگهدار و شرکای داخلی و خارجی وی می‌جویند و نیز، تمام طیف نیروهای اسلامی که در جدال خود با حکومت، برای سهمی بیشتر از قدرت، به رنگ کردن جنبش و ابزار کردن آن مشغولند، نه تنها یاران راستین جنبش مردمی نیستند، بلکه می‌کوشند با تکیه بر شبه‌تئوری‌های خود، جنبش تاریخی مردم را تا جایی که می‌توانند، به بیراهه ببرند.

بر چپ‌مدرن است که اندیشه‌های خود را بر اساس آنچه در جریان است پردازد و بر شالوده واقعیت، نظریه‌های خود را سامان دهد. در چنین صورتی، می‌توان امید داشت که اندیشه و تفکر مفهومی و فلسفی، بار دیگر در جهان اندیشه و فرهنگ ایرانی فراگیر شود.

در شرایط کنونی، اگر چه جنبش آزادیخواهانه مردم، در میدان مبارزه تنهاست، اما با این وجود، توانسته است که رفتار و کردار جهان غرب را در پیوند با حکومت اسلامی، دگرگون کند و نیروهای

اسلامی و چپ سنتی داخلی را نیز به واکنش وادارد و آنان را چنان به چالش ایرانیگری کشیده که هیچ ایسمی هم نمی تواند، کنج امنی برای آنان فراهم آورد. دستاوردهای جنبش آزادیخواهان مردم، در مدت این چند ماه، در مقایسه با سلطه جنایتکارانه هزار و چند صد ساله اسلام، یگانه است و بسیار ستودنی است. ستودنی تر، مبارزه زنان و جوانان و دانشجویان با هیولاهای اسلامی حاکم است که خواب و راحت از همه آنان، گرفته است.

آیت الله قرائتی و بسیاری از آخوندهای حاکم به درستی پی برده اند که هدف جنبش، حذف حکومت اسلام در ایران است و نیز اخراج این دین به سرزمین زادگاه خود. قرائتی، به همه مسلمانان حاکم و ناکام هشدار می دهد که شعار " نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران" به معنای " نه غزه نه لبنان، نه قرآن است."

از سوی دیگر، اندیشه جهان وطنی و ارونده چپ سنتی و نیز، دشمنی کور و کینه توزانه آنان با تاریخ ایران و تاریخ فرهنگ این سرزمین، آنان را خواسته و ناخواسته در جبهه حاکمان مسلمان قرار داده که با تکیه بر اندیشه امتی و سنت محمد و خلفا، دشمنی آشتی ناپذیر با هر آنچه ایرانی است، دارند. شگفت آور نیست که جنبش تاریخی مردم، تا کنون از خود چهره ای نشان نداده است، چرا که:

1. به بیشترین نیروهای راست و چپ سیاسی سنتی موجود، باور ندارد و آنان را در برابر شعار محوری خود، یعنی " جمهوری ایرانی" و " نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران" دچار اغمایی ژرف کرده است.

2. دارد به دور از چشمان هرزه حکومت اسلام و بسیاری از دولت های غرب و پادوهایشان، برای سازماندهی خود، بر اساس خرد فرهنگ ساز ایرانی و نیز با توجه به شرایط اختناق حاکم، تدبیرهایی کارساز می کند.

نیروهای سکولار و لائیک و آزاد اندیش راست و چپ، برای برونرفت از بحران هویتی خود، چاره ای ندارند، جز رویکردی جدی و منصفانه به تاریخ و تاریخ فرهنگ ایران؛ تا شاید بتوانند از این راه، در این نبرد سرنوشت ساز، جایگاهی درخور و هماهنگ با خواسته های بنیادین مردم، بیابند. در غیر این صورت، دیالکتیک واقعیت ثابت خواهد کرد که این نیروها، خرد و خردتر شده و از یادها خواهند رفت.

قانونمند است که جنبش تاریخی و آزادیخواهان مردم، خردمندان و آرام گام بر دارد تا نیروهای مخالف سرا، هم فرصت بازاندیشی داشته باشند و هم، چنانچه خرد خود را به خدمت نگیرند، فرسایش و فروریزی آنان ژرفتر شده و در نهایت، از به بیراهه بردن جنبش ناتوان بمانند.

در چنین شرایطی رژیم، در کمین فرصت نشسته است تا موسوی و کروبی و چهره های شناخته شده آنان را در داخل و خارج کشور، از میان بردارد. جنبش مردمی ایران، تنها پناهگاه آنان برای تداوم

زندگانی ست. منطقی ست که جنبش از اینان بخواهد که چشم خرد خود را بگشایند و برای نجات خود و پیروزی مردم بر حکومت جهل و جنون اسلامی، به خواسته های مردم تمکین کنند. مردم برای اسلام و حکومت اسلام نیست که خون می دهند و برای استمرار ولایت فقیه نیست که با دست خالی و با جان برکف به نبرد برخاسته اند. تردیدی نباید داشت که هر گونه نفاق افکنی و نیرنگبازی و کوشش برای رنگ کردن جنبش و نیز، هر گونه تلاش برای مهار آن در چارچوب اسلام و ولایت فقیه، به ناگزیر با شکست روبرو خواهد شد. و مردم، نه چیزی را فراموش می کنند و نه قرار است که کسی را هم ببخشند.